

حسین نمازی در گفت‌وگو با «ایران» از «شادروان» گفته است

شیرینی مجلس عزا

| ادامه از صفحه ۲۷

■ در شرایط امروز که مشکلات اقتصادی فقط معطوف به منطقه حاشیه‌نشین نیست‌و خیلی از افراد جامعه به شکل محسوس «نداری» را درک می‌کنند، سخت است فقرا را تبدیل به ماجرابی خنده‌دار کنید. ترس نداشتید که سبک گرفتن مشکلات وفرو کاستن دغدغه‌های روزمره مردم مخاطب را پس بزند.

این مهم‌ترین نقد به فیلم بود و یکسری آدم‌ها را عصبانی کرد که تقدیس فقر کرده‌اید. فقر به هیچ وجه مقدس نیست، نه در متون دینی و نه در باور ملی ما، هیچ کجا فقر تقدسی ندارد و من هم دنبالش نبودم. یک سؤال از شما دارم؛ این همه فیلم در مورد نکبت فقر، بدبختی و... ساخته شده؛ چه تأثیری توانسته بگذارد؟ اصلاً سینما چقدر می‌تواند تأثیرگذار باشد؟ اتفاقاً نسخه اول فیلمنامه را که بخوانید، نفس‌تان در سینه حبس می‌شود از این همه تلخی، چه کار باید می‌کردیم؟ در این شرایط بد اقتصادی و کرونا که مردم می‌خواهند دو ساعت به دنیای سینما پناه ببرند باز هم برایشان تلخی نمایش بدهیم. خیلی جاها این کامنت‌ها را خوانده یا شنیده بودم که فیلمی بسازید حالمان خوب شود. امروز اگر یک خانواده چهار، پنج نفره بخوانند با هم فیلم ببینند باید ۲۵۰ هزار تومان فقط برای بلیت هزینه کنند و یک شام یا ناهار هم که بیرون بخورند... ۶۰۰-۵۰۰ هزار تومان آب می‌خورد.

آدمی با حقوق ماهانه هفت، هشت میلیون تومانی از کجا می‌خواهد قریب‌برای جامعه امروز که درگیر مشکلات اقتصادی و اجتماعی و کروناست این فیلم را بسازد. مردم را به هم نزدیک کند. ■ برگردیم به قسه «شادروان». اصل قسه «شادروان» یک تراژدی است، اما شما از دل یک فضای تراژیک یک کمدی موقعیت قابل قبول می‌سازید و آن را تبدیل به یک ملودرام شیرین می‌کنید. این که سعی کردید تلخی محتوا به لحن فیلم سرایت نکنند برگرفته از سرخوشی روحیه خودتان است یا اینکه انتخابی کردید برای جامعه امروز که درگیر مشکلات اقتصادی و اجتماعی و کروناست این فیلم را بسازد. فیلم اولیم «ایندیس» هم با این که قسه خیلی جدی داشت، حداقل در نیمه اولش کلی از مخاطب خنده می‌گیرد. زبان من همین شکلی است، من کلاً آدم شوخ طبعی هستم و اگر بخوام فیلمی تلخ هم بسازم، قطعاً آن فیلم هم رگه‌های خنده‌دار دارد و نمی‌توانم از آن بگذرم، اما مسأله اصلی که باعث شد «شادروان» را با این لحن بسازم همان نکته‌ای است که گفتید. قبل از توضیحات تکمیلی تأکید دارم «شادروان» کمدی نیست و یک ملودرام شیرین است، چون این فیلم قواعد ژانر کمدی ندارد. بار دیگر هم بخوام فیلمی مثل «شادروان» بسازم، همین طور می‌سازم، لاف‌قل در این سال‌ها که حال مردم خوب نیست. باور من این است که الان مردم بیشتر از هر چیز به امید و شادی نیاز دارند. یک نگاه به مردم هم نمی‌شود مشارکت داشته، بخشی از این انتقادها حذف می‌شود.

■ حساسیت‌ها نسبت به سازمان و نهادها
سرمایه‌گذار در پروژه‌های سینمایی زیاد است. قبل از شروع کار نسبت به این حساسیت‌ها شناخت داشتید؟

واقعیت این است که همه شئونات زندگی ما سیاست‌زده شده و به شکلی عجیب و غریب، خودی و غیرخودی داریم، حالا از هر جناحی. یعنی این‌طور استنباط می‌شود که شما یا با ما هستی یا علیه ما، حد وسطی وجود ندارد. حرف «شادروان» تکیه بر خانواده است. تعبیر تمامیت یک خانواده در نگاه کلان به‌عنوان مملکت دارد از بین می‌رود. من و شما داریم در یک خانواده زندگی می‌کنیم. ممکن است در یک خانواده آدم‌ها نظرات متفاوتی داشته باشند اما همدیگر را حذف نمی‌کنند.

با همه اختلافاتی که دارند همگی مال یک خانواده هستند. این نگاه در جامعه ما کم رنگ شده و نیست. کسی را خودی می‌دانیم که همفکر ما باشد. اصلاً چرا باید همه نگاه‌ها همسو یا تو باشد؟ چرا همه باید آن طوری که تو فکر می‌کنی، فکر کنند؟ چرا اینقدر دنبال نگاه ایدئولوژیک در فیلم‌ها می‌گردید. آقای سعید ملکان فیلم «روز صفر» را با محوریت دستگیری عبدالملک ریگی ساخته است. داستان دستگیری عبدالملک ریگی یک اکشن جذاب با پتانسیل بالای سینمایی است. چرا به جای خود فیلم آنقدر روی نگاه ایدئولوژیک ذره‌بین می‌گذازید. نگاه ملی به ماجرا داشته باشید. اصلاً نگاه ملی هم نداشته باشید، نگاه سینمایی داشته باشید. من تقریباً با همه فیلمسازان هم نسل خودم دوست هستم، واقعاً این حساسیت و خط کشی‌هایی که در برخی نقدها وجود دارد اصلاً مبنای فیلمسازی آنها نیست. پیش خودشان می‌گویند این قسه جذاب است، برویم بسازیمش. حالا ممکن است این که به کدام ایدئولوژی نزدیک است و در تضاد با چه جریان فکری است در مراحل بعدی قرار بگیرد اما در نگاه برخی منتقدان معیار و ملاک اصلی برای سنجش می‌شود. باز هم برمی‌گردم به حرف قبلی‌ام، یک نگاه سیاست‌زده دوقطبی در این مملکت وجود دارد و شما اگر یک ایدئولوژی را قبول نداشته باشید، تمام تفکرات و سلیقه آن آدم‌ها را قبول ندارید، سینمایش را هم قبول ندارید اما آن یکی را چون قبول داری، تمام ضعف‌هایش را هم قبول داری. در حالی که هیچ چیز مطلق



نگاه سیاست‌زده دوقطبی در این مملکت وجود دارد و شما اگر یک ایدئولوژی را قبول نداشته باشی، تمام تفکرات و سلیقه آن آدم‌ها را قبول ندارید، سینمایش را هم قبول ندارید اما آن یکی را چون قبول داری، تمام ضعف‌هایش را هم قبول داری. در حالی که هیچ چیز مطلق وجود ندارد. به اعتقاد من حتی مهم‌تر از مسائل اقتصادی، وظیفه حاکمیت و دولت از بین بردن این نگاه و اعتمادسازی بین دو طرف است.

زایدی داریم که فیلمساز، عکاس، بازیگر و... شده‌اند و دارند زندگی‌شان را می‌کنند. حرف من این است که چرا آن بازیگر، فیلمساز، پزیشک، وکیل و رستوران‌دار را نمی‌بینید فقط مهاجر درممانده تهران را می‌بینید؟ این نگاه غلط است. یا نبین، یا هر دورا با هم ببین، اما اینکه چرا خودم در فیلمم سراغ چنین شخصی رفته‌ام پیشینه دارد. حدود ۲۰ سال پیش یک روز مادرم سرسیمه و ناراحت و غمناک در خانه آمد و گفت خانواده‌ای را دیده که در یک جای خیلی بد مثل بیابان، پارچه زنده و چادر درست کردند. با سه بچه قد و نیم قد زندگی می‌کنند. به همراه پدرم از آنها که سراغ گرفتند متوجه شدند افغانستانی هستند و مرد خانواده در آستانه مرگ است و زن تنها به همراه بچه‌هایش مستأصل مانده‌اند. بابا با کمک همسایه‌ها برایشان خانه گرفت، با وجود تمام پیگیری‌های درمانی مرد خانواده از دنیا رفت. انگار دنیا برای بچه‌ها و این زن تمام شده بود. پدرم گفت خیال نکند غریب بی‌کس هستید، کس و کار تو ماییم. واقعاً کس و کارشان پدرمو مادرم شدند. همه جوره حمایت‌شان کردند. بچه‌ها بزرگ شدند، تحصیل کردند و ازدواج کردند و دو تایشان به سوئد مهاجرت کردند و یکی‌شان در تهران زندگی می‌کند. می‌خواهم بگویم من در چنین جوی بزرگ شدم، یعنی پدر و مادرم اصلاً به دنیای پیرامون خودشان بی‌توجه نبودند. هنوز هم بابا وقتی به بهشت زهرا می‌رود، حتماً سر مزار پدر آنها می‌رود، چون قبل از سفر به پسر خانواده قول داده است. امثال این نوعدوستی را چرا نباید ببینیم، بله تفکرات نژادپرستانه آزاددهنده هم وجود دارد. اما آن ور ماجرا را هم باید دید. من به یک دوستی می‌گفتم در آن فیلم که ما ایرانی‌ها را اینقدر بد نشان داده و رفتارمان در قبال هموطنان را بی‌رحمانه تصویر کرده یا یک ایرانی پیدا نشده به او یک لیوان آب خنک بدهد؟ به اندازه یک لیوان آب خنک هم یک ایرانی نباید دیده شود؟ منصف باشم.

اصلی‌ا در بزرگنمایی می‌شود.

داستان ما داستان پسری است که به خاطر فقر و اینکه نمی‌تواند پدرش را دفن کند، عشق اش را از دست می‌دهد. از این منظر که نگاه کنید، آن پایان درست می‌شود. اگر فقری نبود، او مجبور نبود که راهکار آن نداشتن‌ها را بیابد. وسط بکشد و ماجراهای بعد از آن به وجود بیاید. آقای فراس‌تی نکته‌ای در مورد پایان فیلم گفت که به نظرم خیلی درست بود و ای کاش چنین اتفاقی در این فیلم می‌افتاد. به قول ایشان کاش آخر قسه، نادر نگاه‌ی به آسمان و آن بالا می‌انداخت و با اشک چشمک می‌زد این‌طور جواب می‌داد، چون چشمک را طی فیلم در رابطه خواهر و برادر کار کرده بودیم. شاید این پایان درست‌تر می‌شد، خیلی قشنگ‌تر و جذاب‌تر می‌شد. دو نوع بازخورد متفاوت هم نسبت به پایان فیلم گرفتم خیلی از خانم‌ها فحش دادند که چرا نادر، او‌ها روانه می‌کند. برخی هم می‌گفتند آقا مدت گرم، این آدم چه ایثاری کرد.

■ اساساً نگاه‌تان نسبت به «آهو» به عنوان یکی از شخصیت‌های زن قسه جای سؤال است. فارغ از خودگذشتگی مادرانه‌اش، انگار تنها نقش‌اش دست به دست شدن بین نادر و شوهر سابقش است.

از نظر من که آهو برمی‌گردد. حرکت ماشین در غروب و ترمزی که می‌کند، یعنی آهو برمی‌گردد. از ارشاد گفتند که آهو باید برود، هم گفتیم باش. هم دیالوگ گذاشتم و گفتیم برو و دیگه برگرد. همه این‌ها را صداگذاری کردیم در حالی که در نسخه اصلی مان نبود. آن‌ها کمدی داشتیم؛ یعنی چی برو؟ از نظر من که آهو برمی‌گردد، ولی لازم است از یک منظر دیگر هم به قسه آهو و دخترش نگاه کنید. شما نمی‌توانید آهو را ببینید و آن

وقتی میت روی زمین می‌ماند!

برخلاف بسیاری که عنوان «شادروان» را عنوانی زرد بریک کمدی درنیامده می‌دانند، معتقدم این نام با مضمون و فرم و ساختار فیلم نسبت معنادار و نمادینی دارد. هم واژه «شادی» در آن وجود دارد و هم با پسوند «روان» که ترکیب می‌شود، مفهوم سوگ و سوگواری را صورت‌بندی می‌کند. فیلم دقیقاً بر همین منطق بنا شده. یک کمدی متفاوت که از دل تراژدی بیرون می‌آید. در واقع حسین نمازی در فیلم «شادروان» یک کمدی موقعیت قابل قبولی را به تصویر می‌کشد که از دل یک فضای تراژیک بیرون آمده و به فضای آزرود نزدیک می‌شود. با این حال یک کمدی سیاه نیست که ذاتش نیهیلیسم و یوچ‌گرایی باشد بلکه در نهایت امید و میل به زندگی از آن رایش می‌کند. تلاش پسر بزرگ خانواده با بازی خوب و متفاوت سینا مهرداد برای ازدواج که درست در روز خاکسپاری پدر رخ می‌دهد، به نوعی تولد زندگی از دل مرگ است و تأکیدی بر ضرورت تداوم زندگی.

«شادروان» روایتی است از تلاش یک خانواده تهدیدست برای کفن و دفن پدرشان. مراسمی که به واسطه فقر و برخی موانع حاشیه‌ای به یک معضل بدل می‌شود که به واسطه آن قسه فیلم بسط پیدا کرده، شخصیت‌ها معرفی شده و موقعیت‌های مطرح و طنزآنها‌ای در درون آن شکل می‌گیرد. کارگردان تلاش

زایدی داریم که فیلمساز، عکاس، بازیگر و... شده‌اند و دارند زندگی‌شان را می‌کنند. حرف من این است که چرا آن بازیگر، فیلمساز، پزیشک، وکیل و رستوران‌دار را نمی‌بینید فقط مهاجر درممانده تهران را می‌بینید؟ این نگاه غلط است. یا نبین، یا هر دورا با هم ببین، اما اینکه چرا خودم در فیلمم سراغ چنین شخصی رفته‌ام پیشینه دارد. حدود ۲۰ سال پیش یک روز مادرم سرسیمه و ناراحت و غمناک در خانه آمد و گفت خانواده‌ای را دیده که در یک جای خیلی بد مثل بیابان، پارچه

زنده و چادر درست کردند. با سه بچه قد و نیم قد زندگی می‌کنند. به همراه پدرم از آنها که سراغ گرفتند متوجه شدند افغانستانی هستند و مرد خانواده در آستانه مرگ است و زن تنها به همراه بچه‌هایش مستأصل مانده‌اند. بابا با کمک همسایه‌ها برایشان خانه گرفت، با وجود تمام پیگیری‌های درمانی مرد خانواده از دنیا رفت. انگار دنیا برای بچه‌ها و این زن تمام شده بود. پدرم گفت خیال نکند غریب بی‌کس هستید، کس و کار تو ماییم. واقعاً کس و کارشان پدرمو مادرم شدند. همه جوره حمایت‌شان کردند. بچه‌ها بزرگ شدند، تحصیل کردند و ازدواج کردند و دو تایشان به سوئد مهاجرت کردند و یکی‌شان در تهران زندگی می‌کند. می‌خواهم بگویم من در چنین جوی بزرگ شدم، یعنی پدر و مادرم اصلاً به دنیای پیرامون خودشان بی‌توجه نبودند. هنوز هم بابا وقتی به بهشت زهرا می‌رود، حتماً سر مزار پدر آنها می‌رود، چون قبل از سفر به پسر خانواده قول داده است. امثال این نوعدوستی را چرا نباید ببینیم، بله تفکرات نژادپرستانه آزاددهنده هم وجود دارد. اما آن ور ماجرا را هم باید دید. من به یک دوستی می‌گفتم در آن فیلم که ما ایرانی‌ها را اینقدر بد نشان داده و رفتارمان در قبال هموطنان را بی‌رحمانه تصویر کرده یا یک ایرانی پیدا نشده به او یک لیوان آب خنک بدهد؟ به اندازه یک لیوان آب خنک هم یک ایرانی نباید دیده شود؟ منصف باشم.

■ خیلی گزرا به انتخاب بازیگرها اشاره کردید
و معتقد بودید برای مخاطبی که شناختی از کارنامه فیلمساز ندارد ترکیب بازیگر به عنوان

و پترین مؤلفه مهمی در انتخاب تماشاچی یک فیلم است.
چطور به این ترکیب رسیدید. رابطه نازنین بیاتی و سینا محرابی خیلی خوب درآمده،

به اعتقاد من تصور قالبی که نسبت به مهاجران افغان وجود دارد همچنان بر پایه همان نگاه اولیه است که در فقر و درماندگی زندگی می‌کنند. در این سال‌ها اغلب وضعیت مهاجران افغانستانی را بد نشان داده‌ایم در حالی که خیلی‌هایشان آدم‌های موفقی هستند. کافه و رستوران دارند، پزیشک هستند و... پزیشک معتمد پدر من، افغانستانی است؛ پزیشک عمومی است اما بابا قلیش هم که درد می‌گیرد او را ورا پیش متخصص قلب هم ببریم می‌گوید یک رنگ بزنید به دکتر آمینی و ببینید او چه می‌گوید. مهاجران افغانستانی موفق

http://irannewspaper.ir

editorial@irannewspaper.ir



به عنوان خواهر و برادر، بده بستان‌های خیلی خوبی دارند، بازی بهرنگ علوی متفاوت و درخشان است.

اینکه می‌گویم دوست دارم خودم باشم و فیلمم شبیه فیلم دیگری نباشد از جزئیات برمی‌آید. خیلی‌ها می‌گفتند کارگردانی این فیلم باید با دوربین روی دست باشد و این‌طور و آن‌طور شود، اما انتخاب من این نبود. در انتخاب بازیگر هم همین‌طور. مسلماً برای من خیلی راحت‌تر بود که بروم سراغ آدم‌هایی که در این نقش‌ها بازی کرده‌اند و امتحان‌شان را پس داده‌اند، راحت نشینند جلوی دوربین و کارشان را انجام دهند و بروند، ولی آن موقع من به عنوان کارگردان کاری نکرده بودم. به نظر من جذاب‌ترین بخش کارگردانی، انتخاب بازیگر و بازیگردانی است؛ اینکه بتوانی روابط آدم‌ها را در بیاباری و فضایی ایجاد کنی که مخاطب حس کند این‌ها واقعاً یک خانواده هستند یا کار سختی است. در حالی که برای خیلی‌ها کارگردانی با دکوپاژ تداعی می‌شود، اما این از عهدۀ دستیار کارگردان هم بر می‌آید. مدیریت و رهبری تو به عنوان کارگردان وقتی تُسر می‌دهد که بتوانی حس و حال جلوی قاب را برای مخاطب پذیرفتنی کنی، این کاری سخت است. در انتخاب بازیگر هم باید دید، یعنی پدر و مادرم اصلاً به دنیای پیرامون خودشان بی‌توجه نبودند. هنوز هم بابا وقتی به بهشت زهرا می‌رود، حتماً سر مزار پدر آنها می‌رود، چون قبل از سفر به پسر خانواده قول داده است. امثال این نوعدوستی را چرا نباید ببینیم، بله تفکرات نژادپرستانه آزاددهنده هم وجود دارد. اما آن ور ماجرا را هم باید دید. من به یک دوستی می‌گفتم در آن فیلم که ما ایرانی‌ها را اینقدر بد نشان داده و رفتارمان در قبال هموطنان را بی‌رحمانه تصویر کرده یا یک ایرانی پیدا نشده به او یک لیوان آب خنک بدهد؟ به اندازه یک لیوان آب خنک هم یک ایرانی نباید دیده شود؟ منصف باشم.

■ بازی و به قول خودتان آن روی دیگر پتانسیل سینا مهرداد برای این نقش را در کدام کار دیده بودید؟

به‌طور کامل کارهایش را ندیدم، مثلاً «آقا‌زاده» یا «پدر» را کامل ندیدم، ولی برش می‌آید. رستوران دار دارند، پزیشک هستند و... پزیشک معتمد پدر من، افغانستانی است؛ پزیشک عمومی است اما بابا قلیش هم که درد می‌گیرد او را ورا پیش متخصص قلب هم ببریم می‌گوید یک رنگ بزنید به دکتر آمینی و ببینید او چه می‌گوید. مهاجران افغانستانی موفق

خروج از بحران پیش آمده حس امید را در قسه تقویت می‌کند. این بخش از فیلم به «مهمان مامان» شباهت پیدا می‌کند که در آن همه دست به دست هم می‌دهند تا با کمک مالی به مادر خانواده (رویا تیموریان) مراسم کفن و دفن پدر خانواده (رضا رویگری) را آبرومندانه برگزار کنند. اگر به تماشا «شادروان» می‌روید، انتظار نداشته‌اید که لحظه به لحظه آن بخندید یا قهقهه‌بزنید. حتی لحظاتی از قسه ممکن است بغض کنید اما با قصه‌ای



شیرین و روان مواجه خواهید شد که قصه خود را خوب تعریف کرده و فضای مفرحی خلق می‌کند که سرگرم‌کننده است. به این موارد باید به بازی متفاوت و قابل توجه بهرنگ علوی در نقش «دایی اسد» هم اشاره کرد که هم نقش مهمی در شکل‌گیری موقعیت‌های طنزآنه قسه دارد و هم بازی مهمی در کارنامه حرفه‌ای‌اش خواهد بود.

نشست دیدیم تیپ که خودش است، رقتیم سراغ تمرین و دیدیم بله می‌تواند خود نادر باشد و هست. برای بهرنگ هم همین‌طور، وقتی گریم را زدیم، دیگر خیالم راحت شد که خودش است. یعنی خود گریم حداقل ۵۰ درصد بازیگرها را به کاراکتر نزدیک کرد. بهرنگ علوی واقعاً برای او کار و کفایت گذاشت.

تمرین‌های ما تئاتری است و خیلی بر مبنای فیلمنامه تمرین نمی‌کنیم. بیشتر روی شناسنامه و گذشته آدم‌ها تمرین می‌کنیم. شناخت درست که در آمد، می‌خواهم بر مبنای همین شناخت دیالوگ‌ها را از آن خودشان کنند. به رابطه خواهر و برادری اشاره کردید. باید بگویم خودم هم خیلی این رابطه را دوست دارم و به عمد خواستم که این خواهر باشد؛ خواهری که مدیریت می‌کند، غر می‌زند، مشورت می‌دهد، محبت می‌کند و فحش هم می‌دهد. این رابطه خواهری را خودم هم تجربه کرده‌ام و با خواهرم همین‌طور هستم. همان‌را هم به کارهای خودم منتقل می‌کنم، مثلاً در سریال «حوالی پاییز» شیوا خواهر خودم است، با همان شیطنت. در «شادروان» هم خیلی از آدم‌های فیلم، آدم‌های دور و بر خودم هستند.

■ ایده فیلمنامه از کجا آمد. نحوه مرگ پدر در عین غم، کمیک است، یا راهکارهایی که برای حل مشکل تلخی که از فقر نشأت می‌گیرد موقعیت‌های طنزی می‌سازد.

در سائیتی به دنبال یک مسأله حقوقی

بودم که دیدم آقایی یک سؤال حقوقی مطرح کرده است. گفته بود وقتی پدرم مرد، ما برای ترخیص جنازه رقتیم که متوجه شدیم پدرم یک دختر دیگر داشته است. برای اینکه کارمان راه بیفتد، یک شناسنامه به نام خواهرمان برای زن‌دادش مان گرفتیم. حالا او شناسنامه را گرفته و روی آن یارانه می‌گیرد و به ما هم نمی‌دهد! دعوی حقوقی این خانواده بر سر مایه ۲۵ هزار تومان یارانه بود. اولش خیلی به ماجرا خندیدم اما بعدش ناراحت شدم و گفتم چه خانواده‌هایی هستند که دیگر این یارانه را برای یارانه می‌خواستند. ۲۵ هزار تومان اند. می‌خواستم همین سوژه را کار کنم، اما گفتم چه کسی باور می‌دهد یک خانواده بر سر ۲۵ هزار تومان به دعوی حقوقی رسیده باشند! نهانی‌ت قصه دیگری را از آن موقعیت خلق کردم. درباره داستان مرگ هم دوست داشتم پدر خانواده شیرین بمیرد. حداقل یک لذتی بردر بمیرد. داستان مرگ او برای پدربزرگ یکی از دوستانم اتفاق افتاده بود. دیابت داشت و عاشق نان خامه‌ای بود. یک روز به یکی از نوه‌ها سپرده بود یک کیلو نان خامه‌ای بگیرد، جعبه شیرینی که دستش رسیده بود، در آن بسته بود یک عدد دل‌سیر، خاخره را تعریف می‌کرد خودش هم وسط حرفش یک باره خنده‌اش گرفت و با ترکیبی از خنده و گریه ماجرا را به پایان برد، یعنی حتی مرگ که در ظاهر قسمت تلخ زندگی است هم می‌تواند خنده‌دار باشد. حرف من با زندگی است. هر اتفاق تلخی که می‌افتد می‌گویم مرگ که نیست، اصلاً اصلاً مرگ هم باشد چه کسی می‌تواند ثابت کند که قسمت تلخ زندگی است؟ از کجا معلوم که قسمت شیرین زندگی نباشد؟

■ در پایان از نتیجه‌اگران بگوئید. از استقبال مخاطبان راضی هستید یا معتقد به ظرفیت و پتانسیل فیلم برای جذب مخاطب بیش از این‌هاست؟ اگر فیلم در فروش و گیشه به نتیجه مطلوب به دلیل ترکیب ارگان، تبلیغات و... نرسیده‌علتش چیست؟

«شادروان» جزو پرفروش‌هاست، اما واقعیت این است که هم ما، هم دوستان متخصص در بخش و ارگان انتظاری بیشتری درمورد همه فیلم‌ها درحال ارکان داشتند. موضوع این است که مخاطب نوروزی نسبت به سال‌های گذشته ریزش داشته است. یک بخشی از آن به قیمت بلیت برمی‌گردد که از نظر من گران است؛ بسیاری برای خود من پیغام گذاشته‌اند که دوست دارند بروند و «شادروان» را ببینند اما به خاطر قیمت بلیت منصرف شده‌اند. موضوع دیگر به تبلیغات برمی‌گردد. متأسفانه تلویزیون تا الان در مورد تیزر تلویزیونی با ما همکاری نکرده و ما بدون تیزر تلویزیونی ارکان کرده‌ایم. بالاخره تیزر تلویزیونی خیلی به فروش فیلم کمک می‌کند. این هم به همان حرفی که گفتم مربوط است. اینکه نگاه ما به هم، نگاه اعضای خانواده به یکدیگر نیست. تلویزیون باید همه را جزو خانواده خود بداند. بالاخره ما هم برای تلویزیون کار کرده‌ایم و توقع می‌رود وقتی به کمک‌شان نیاز هست یاریمان کنند. پیلوردی هم از شهرداری نتوانستیم بگیریم. با این وجود از «شادروان» به عنوان فیلم پرفروش یاد می‌شود. جمع‌بندی‌ام این است که اگر تبلیغات‌مان درست شود مخاطبان زیادی می‌توانیم جذب کنیم و نکته قابل اهمیت «شادروان» این است که مخاطبش راضی از سالن خارج می‌شود و این اتفاق خوبی برای ما است.